

فهم چرایی دگرگونی شیوه زیست مغولان از کوچ‌روی به یکجانشینی در ایران بر مبنای نظریه ابن‌خلدون

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۱

علی بحرانی‌پور^۱

شهرام جلیلیان^۲

علی لجم‌اورک مرادی^۳

چکیده

تلفیق تاریخ و نظریه از جمله روش‌هایی است که از جانب بسیاری از پژوهشگران، بویژه مورخین و جامعه‌شناسان به‌کار گرفته شده است. ابن‌خلدون (۸۰۸-۷۳۲ ق/ ۱۴۰۶-۱۳۳۲ م) از جمله نخستین مورخ-جامعه‌شناسانی بوده که سعی کرده الگوهای برای تبیین پدیده‌های تاریخی-اجتماعی جوامع انسانی ارائه دهد. وی در بخش‌های آغازین کتاب خود معروف به مقدمه به شناخت جوامع کوچ‌رو و یکجانشین و هم‌چنین مناسبات آن‌ها با یکدیگر پرداخته و الگویی در شناخت و تکوین این جوامع نشان داده است. هدف اصلی این پژوهش، تبیین و بررسی دگرگونی شیوه زیست مغولان از کوچ‌روی به یکجانشینی در ایران سده‌های هفتم و هشتم هجری بر اساس نظریه ابن‌خلدون است. ابتدا مفاهیم مرتبط با دگرگونی مورد نظر ابن‌خلدون چون «اقلیم»، «شیوه معاش» و «عصبيت» شناسایی و تبیین شده، سپس بر اساس این مفاهیم، روند یکجانشینی مغولان در ایران مورد مطالعه قرار گرفته است. روش مورد استفاده در این پژوهش «تحلیل تاریخی» است. یافته‌های حاصل نشان می‌دهد دیدگاه ابن‌خلدون نه تنها می‌تواند دگرگونی شیوه زیست مغولان در ایران را تبیین کند، بلکه می‌تواند به عنوان الگویی جهت تبیین و فهم دگرگونی شیوه زیست دودمان‌های کوچ‌رو در ایران، به‌ویژه از سلجوقیان تا پیش از صفویه، مورد استفاده قرار گیرد و چگونگی یکجانشینی شدن کوچ‌روان و دور شدن آنان از زندگی کوچ‌روی را تبیین کند.

واژگان کلیدی: شیوه زیست، مغولان، کوچ‌روی، یکجانشینی، ایران، ابن‌خلدون.

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز؛ Bahranipour@hotmail.com

۲. استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز؛ jalilianshahram@yahoo.com

۳. دکترای تاریخ ایران اسلامی و مدرس گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز؛ نویسنده مسئول؛

مقدمه و بیان مسئله

عبدالرحمن بن محمد بن خلدون تونسلی، معروف به ابن خلدون، در سال ۷۳۲ق در تونس به دنیا آمد و در رمضان سال ۸۰۸ق در قاهره وفات یافت. وی که از بزرگترین متفکران تمدن اسلامی به‌شمار می‌رود، در زمینه‌های گوناگون علمی همچون تاریخ، جامعه‌شناسی، سیاست و حقوق، سرآمد بوده است. ابن خلدون پس از کسب دانش‌های مقدماتی، زندگی ماجراجویانه‌ای را آغاز کرد و در مناصب عالی سیاسی، قضایی و تدریس مشغول شد.

از ویژگی‌های برجسته او آنست که سعی کرده در بررسی وقایع و پدیده‌های مورد مطالعه، نوعی رابطه علی را کشف کند و پدیده مورد نظر را با پدیده‌های دیگر اجتماعی یا جغرافیایی در ارتباط قرار دهد. وی در قسمتی از کتاب خود با عنوان مقدمه، با بررسی و معرفی جوامع کوچ-رو و یکجانشین، و شناسایی ساختار اجتماعی و کیفیت مناسبات آن‌ها با یکدیگر، الگویی در دگرگونی و تطّور زندگی در گذار از کوچ‌روی به یکجانشینی ارائه داده است.

مغولان که قوم کوچ‌روی بودند و اقتصاد شبانی داشتند، با زندگی یکجانشینی و ملزومات آن آشنایی چندانی نداشتند. آن‌ها در قرن هفتم هجری توانستند پهنه‌های وسیعی از آسیا و اروپا را درنور دیده و امپراتوری بسیار وسیعی تشکیل دهند. حمله کوچ‌روان مغول به ایران (۶۱۶ه.ق) منجر به تصرف نواحی شرقی آن شد و در ادامه به پیدایش حکومت ایلخانی (۷۳۶-۶۵۴ه.ق) انجامید. فرایند برخورد و سپس سلطه کوچ‌روان مغول بر یکجانشینان ایرانی، اعم از شهرنشین و روستانشین، طی چندین سال، به دگرگونی شیوه زیست مغولان از کوچ‌روی به یکجانشینی منتهی شد. نگارندگان این مقاله برآنند که دیدگاه ابن خلدون را در این فرایند، یعنی دگرگونی شیوه زیست کوچ‌روان مغول از کوچ‌روی به یکجانشینی در ایران آزموده و با رویکردی منظم و منطقی ماهیت و ساختار این دگرگونی را مشخص کنند. دوره زمانی مورد مطالعه در این پژوهش از سال ۶۱۶ق که سال هجوم مغولان به ایران است، شروع شده و با ورود هلاکوخان به ایران در سال ۶۵۴ق و تشکیل حکومت ایلخانی ادامه یافته و با مرگ آخرین ایلخان یعنی ابوسعید در سال ۷۳۶ق، پایان می‌پذیرد. در این پژوهش ابتدا با نگاه اجمالی، چارچوب و مفاهیم کلی دیدگاه ابن خلدون در زمینه دگرگونی و تطّور کوچ‌روان هم‌چون «جغرافیا و اقلیم»، «شیوه

معاش» و «عصبیت» بررسی می‌شود؛ سپس تلاش خواهد شد که براساس دیدگاه ابن‌خلدون، به چگونگی دگرگونی شیوه زیست مغولان از کوچ‌روی به یکجانشینی در ایران پرداخته شود.

اهداف و پرسش پژوهش

مغولان پیش از ورود به ایران اقوامی کوچ‌رو به شمار می‌آمدند و به اقتضای معیشت شبانی، آشنایی چندانی با زندگی یکجانشینی نداشتند. از سویی دیگر رسوم اجتماعی مغولان نیز شدیداً سکونت در یک مکان را نهی می‌کرد. اما با ورود مغولان به ایران و طی یک روند تدریجی، در آغاز شاهد آستی آنها با یکجانشینی و سپس یکجانشین شدن آنها در روستاها و شهرها و در پیش گرفتن شیوه زیست یکجانشینی هستیم. از آنجا که تاکنون فرایند گذار مغولان از کوچ‌روی به یکجانشینی در ساختی نظری مورد توجه چندانی قرار نگرفته است، این مقاله در پی آن است تا برای یافتن تبیینی قابل قبول برای دلایل این دگرگونی، نظریه ابن‌خلدون در باب گذار از کوچ‌روی به یکجانشینی را به کار بندد و به پرسش اصلی این پژوهش یعنی این مهم که «چگونه می‌توان دگرگونی شیوه زیست مغولان از کوچ‌روی به یکجانشینی در ایران را براساس نظریه ابن‌خلدون توضیح داد؟» پاسخ دهد.

روش‌شناسی

روش مورد استفاده در این پژوهش، تحلیل تاریخی است. ابتدا مفاهیم مورد نظر ابن‌خلدون در زمینه دگرگونی شیوه زیست از کوچ‌روی به یکجانشینی استخراج و تبیین شده است. سپس شواهد و داده‌های مربوط به موضوع مورد مطالعه در منابع دست اول و معتبر دوره مغول و پس از آن، مورد بررسی قرار گرفته و در نهایت الگوی نظری ابن‌خلدون در چگونگی روند دگرگونی شیوه زیست مغولان از کوچ‌روی به یکجانشینی در ایران واکاوی شده است.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی پیرامون اندیشه‌های ابن‌خلدون در باب کوچ‌روی و یکجانشینی تا کنون انتشار یافته است که از آن جمله می‌توان به «اندیشه‌های ابن‌خلدون در باب کوچ‌نشینی»، نوشته حسین سینائی (۱۳۶۷)؛ «سیر تحول پدیده شهرنشینی و ویژگی‌های اجتماعی شهرنشینان در

اندیشه ابن‌خلدون» از مسعود علیمردانی (۱۳۸۵)؛ «آرای ابن‌خلدون در زمینه آثار عوامل جغرافیایی بر انسان»، نوشته محمدرضا حافظ‌نیا (۱۳۷۵) اشاره کرد که طی این پژوهش‌ها مؤلفین به شرح و تفسیر دیدگاه‌های ابن‌خلدون پرداخته‌اند؛ بدون اینکه در پی استفاده از این اندیشه‌ها برای توضیح و تبیین برهه‌ای تاریخی برآیند. هر چند در آثاری چون مقاله «بازتاب تغییر معیشت مغول در معماری عصر ایلخانان»، نوشته فریدون الهیاری و دیگران (۱۳۹۱) و رساله دکتری «مغولان از کوچندگی به یکجانشینی و تأثیر آن بر بازسازی تمدن ایرانی در دوره ایلخانان» روح‌الله رنجبر (۱۳۹۲)، به فرایند تاریخی گذار مغولان از کوچ‌روی به یکجانشینی در ایران، به عنوان موضوع فرعی، پرداخته شده، ولی برای تبیین این فرایند از تکیه‌گاهی نظری بهره‌گیری نشده است. تفاوت این پژوهش با آثار نامبرده در آن است که سعی دارد پدیده‌ای تاریخی را به کمک دیدگاهی جامعه‌شناختی توضیح و تبیین نماید. جنبه نوآورانه این پژوهش آن است که سعی دارد منحصرأ به کاربست الگوی نظری ابن‌خلدون در مورد چرایی دگرگونی شیوه زیست مغولان از کوچ‌روی به یکجانشینی در ایران بپردازد.

چارچوب نظری

ابن‌خلدون فراتر از علم تاریخ دیدگاه‌هایی در زمینه فلسفه، جامعه‌شناسی و روانشناسی دارد؛ از این منظر بدیهی است که فقط بخشی از اندیشه او که در راستای تبیین و تحلیل در تناسب با موضوع این نوشتار است، مورد استفاده قرار گرفته است. از الگوی نظری ابن‌خلدون در زمینه کوچ‌روی و یکجانشینی می‌توان در شناخت این جوامع و علل دگرگونی شیوه زیست جوامع کوچ‌رو به یکجانشین بهره برد. دایره شمول این دیدگاه گسترده است و به کارگیری آن به‌ویژه بر جوامع کوچ‌رو سنتی بی‌ربط نخواهد بود. ابن‌خلدون در عموم مباحث خود و در بحث حاضر یعنی جامعه کوچ‌رو، روشی عینی^۱ دارد و می‌کوشد کمتر رنگ عقاید خویش را به‌طور مستقیم بر مطالعات و تحقیقات جامعه‌شناختی و تاریخی خود بزند و بدین واسطه تحلیل‌های او هنوز هم با روش‌های تجربی و حکومت‌اندیشه‌های جدید بر اذهان قابل استفاده‌اند (حسین سینائی، ۱۳۶۷: ۲۰). کانون توجه ابن‌خلدون در به‌وجود آمدن، نوع و کیفیات جوامع انسانی بر محورهای

جغرافیایی (طبیعت و اقلیم)، اقتصادی (معاش) و اجتماعی (عصبیت) می‌باشد. وی این سه عامل را محور بحث‌های خود قرار می‌دهد و مسائل مختلف را منتج از آن‌ها می‌داند.

۱. جغرافیا و اقلیم زندگی

ابن‌خلدون جغرافیا را از عوامل بنیادین و زیرساختی در شکل‌گیری جوامع دانسته و با استفاده از مفهوم جغرافیایی «اقلیم» و تشریح آن با اقلیم‌بندی هفتگانه زمین^۱ به تأثیر این عامل در حیات جوامع مختلف پرداخته است. وی بهترین اقلیم‌ها را برای زیستن، اقلیم‌های میانی (سوم تا پنجم) می‌داند و تلویحاً آن را جایگاه شهرنشینان دانسته است؛ زیرا مردمان این اقلیم در خانه‌های سنگی و ظریفی که هنرمندانه ساخته شده زندگی کرده و زیبایی و کمال را در ساختن وسایل مورد نیازشان به کار می‌گیرند و در معاملاتشان از سکه‌های پر ارزش طلایی و نقره‌ای استفاده می‌کنند. اما ساکنان اقلیم‌های دور از اعتدال (تلویحاً کوچ‌روان) خانه‌هایی از گل و نی دارند و لباسشان از برگ‌های درختان و یا پوست حیوانات است و معاملات ایشان با فلزات کم‌بهایی چون مس و آهن و یا کالاهایی چون پوست جانوران است، که با آن ارزش کالاها را معین می‌کنند و «چون این گروه از اعتدال دورند طبیعت مزاج‌های ایشان به سرشت جانوران بی‌زبان نزدیک می‌گردد و از انسانیت به‌همان میزان دور میشوند» (ابن‌خلدون، ۱۳۷۵: ۱۵۱-۱۵۲/۱). عقیده ابن‌خلدون در این مورد به جبرگرایی مکانی نزدیک می‌شود.

۲. عامل اقتصادی (معاش)

این عامل که به نوعی متأثر از جغرافیاست، تفاوت در شیوه «معاش» است. در واقع ابن‌خلدون اقتصاد و معاش را تابعی از عامل جغرافیا و اقلیم می‌داند. او تفاوت عادات و رسوم زندگی ملت‌ها را در نتیجه اختلاف شیوه‌ای می‌داند که برای معاش خود به کار می‌گیرند و اجتماع و تشکیل این ملت‌ها را تنها برای تعاون و همکاری در راه بدست آوردن وسایل معاش بیان می‌کند (ابن‌خلدون، ۱۳۷۵: ج ۱، ۲۲۵). محیط طبیعی و واکنش اجتماع، حدود محتوای مفهوم محوری «معاش» را تشکیل می‌دهد. این مفهوم در واقع، فشرده همه شیوه‌های تجربی و عقلانی است که انسان به یاری آنها در حفظ بقای خود می‌کوشد (نصار، ۱۳۶۶: ۱۶۱). ابن-

خلدون بر مبنای امر معاش، جوامع را به دو دسته تقسیم می‌کند و ویژگی‌هایی را برای هر دسته بر می‌شمرد.

دسته نخست، شهرنشینان هستند که در مکان‌های ثابت و مستحکم زندگی می‌کنند؛ در آنجا نوعی تقسیم کار صورت گرفته و پیشه‌های صنعتی و تجاری متعددی وجود داشته و رفاه در سطح بالاتری از زندگی کوچ‌روی است؛ «زیرا عادات و رسوم زندگی آنان از حد ضروریات در میگذرد» (ابن‌خلدون، ۱۳۷۵: ج ۱، ۲۲۷).

دسته دوم، اجتماعاتی ساده است که هنوز به مرحله شهرنشینی و تمدن کامل نرسیده‌اند. این اجتماعات به صورت کلی دو نوع فعالیت دارند: کشاورزان که به درختکاری و کشت و کار می‌پردازند و دامپروران که به پرورش حیواناتی چون گوسفند و گاو اشتغال دارند. این دو دسته «مجبورند در دشت‌ها و صحراها به سر برند و زندگانی صحرائنشینی را برگزینند، زیرا دشت‌های پهناوری که دارای کشتزارها و زمین‌های حاصلخیز و چراگاه‌های حیوانات و جز اینهاست برای منظور آنان شایسته‌تر از شهرها می‌باشد و بنابراین اختصاص یافتن طوایف مزبور به بادیه‌نشینی امری ضروری و اجتناب ناپذیر بوده است (همان: ۲۲۶-۲۲۵)؛ آنها در وسایل زندگی از خوراکی گرفته تا پوشیدنی و مسکن و دیگر احوال و عادات به‌همان مقدار ضروری و لازم اکتفا می‌کنند (همان: ۲۲۷).

بدین ترتیب ابن‌خلدون از جمله تمایزات میان زندگی شهرنشینی و کوچ‌روی را، میزان و کیفیت احساس نیاز برای تأمین معاش می‌داند.

۳. عصبیت

از مهم‌ترین مؤلفه‌ها در دیدگاه ابن‌خلدون، «عصبیت» است. او عصبیت را به معنی «مُخْلَقَةٌ خویشتاوندی» و «غرور و تعصب قومی» که به‌ویژه در هنگام نبردها و دفاع از قبیله موجب دلاوری کوچ‌روان می‌شود، تعریف می‌کند (همان: ۲۴۱-۲۴۰)؛ عصبیت غالباً در حالت کوچ‌روی بدست می‌آید و یکی از مظاهر و تجلیات این نوع زندگی است (همان: ۳۱۷ و ۷۰۶/۲). عصبیت یا همبستگی اجتماعی، امری است خودجوش و ناشی از شرایط محیط طبیعی که فرد را در گروه حل کرده و نوعی احساس تعلق برای او ایجاد می‌کند. ابن‌خلدون مسئله عصبیت را در

کانون توجهات خود از جامعه کوچ‌رو قرار می‌دهد و بقیه مسائل را به انحاء مختلف از این مسئله نتیجه می‌گیرد. در یک گروه کوچ‌رو بر مبنای محوریت عصیبت، حاکمیت سیاسی و اخلاقی، مراتب ارزش‌ها و جهان‌بینی جامعه شکل می‌گیرد و ضعف و قوت هر یک به ضعف و قوت عصیبت بستگی دارد (حسین سینائی، ۱۳۶۷: ۲۰). ویژگی‌هایی چون «تعلق خاطر فرد به متعلقات جمعی (اعم از ذهنی و یا عینی)»، «زاییده شدن»، «منشاء وفاق جمعی»، «احساس مشترک جمعی» و «نافی تجمل و آسایش بودن» برای عصیبت ذکر شده است. عصیبت با برخورداری از چنین ویژگی‌هایی ضامن بقای جمع در اقلیم سخت و همچنین منشأ قدرت سیاسی آن است (عباس منوچهری، ۱۳۷۶: ۳۴۹). ابن‌خلدون شرط مهم در عصیبت را قدرت و غلبه می‌داند؛ «زیرا عصیبت و اجتماع به‌مثابه مزاج در یک موجود زنده است و هنگامی که عناصر یک موجود زنده، برابر باشند مزاج آن موجود بهبود نمی‌یابد و بصلاح نمی‌گراید و ناگزیر یکی از آن عناصر باید غلبه یابد وگرنه تکوین تحقق نمی‌پذیرد» (ابن‌خلدون، ۱۳۷۵: ۲۴۹/۱). بدین ترتیب بایستی یکی از عصیبت‌ها بر دیگران غلبه و آنها را حول محور خود متمرکز و یکپارچه کند و این «عصیبت بزرگ از آن قومی خواهد بود که دارای خانواده اصیل و ریاست باشند و ناچار باید یکی از افراد آن خاندان ریاست را بر عهده گیرد و دیگران را مسخر فرمان خود کند و این رئیس بر همه عصیبت‌های دیگر تسلط خواهد داشت، زیرا خاندان او بر همه آنان غلبه یافته است» (همان: ۳۱۸-۳۱۷).

هدف عصیبت، پادشاهی و غلبه بر دیگران و به دست آوردن فرمانروایی و کشورداری است؛ و آن عواملی که نیروی عصیبت را تضعیف کرده و آن را در هم می‌شکنند، یکی «عادات و رسوم تجمل‌پرستی و مستغرق شدن در ناز و نعمت و تن‌پروری» است (همان: ۲۶۴ و ۲۶۸)، و دیگری «خودکامگی» پس از مُسَلَّم شدن پادشاهی و قدرت است. در این هنگام از عصیبت‌های دیگر برای شرکت جستن در فرمانروایی ممانعت شده و عصیبت ایشان مغلوب می‌گردد و همه لگام زده و سرکوب می‌شوند (همان: ۳۱۸). «بنابراین کسب قدرت، پاسخ به یک نیاز مبرم به رفاه و سلطه است، نیازی که یک وضع توأم با محرومیت آن را می‌پروراند و یک سلحشوری ناشی از شرایط زندگی در خدمتش قرار می‌گیرد» (نصار، ۱۳۶۶: ۱۸۹). در چارچوب نظری ابن-

خلدون، عصیبت منشأ شکل‌گیری ساختارها و شکل‌بندی اجتماعی است و هرگونه تغییر در آن به تغییر در شکل‌بندی اجتماعی منجر می‌شود (عباس منوچهری، ۱۳۷۶: ۳۵۰).

جامعه کوچ‌رو و دگرگونی آن

از دیدگاه ابن‌خلدون کوچ‌روان گروه‌هایی هستند که «خانه‌هایی از موی و پشم حیوانات یا از شاخه‌های درخت یا از گل و سنگ‌های طبیعی می‌سازند و از آن‌ها جز بهره بردن از سایه و تهیه پناهگاه منظوری ندارند و گاهی هم به غارها و شکاف‌های کوه‌ها پناه می‌برند» (ابن‌خلدون، ۱۳۷۵: ۲۲۷-۲۲۸/۱). به عقیده او کوچ‌روی در سه شکل نمود می‌یابد:

۱. نیمه‌کوچ‌رو: «برای گروهی از این مردمان که به کار کشت و ورز می‌پردازند، اقامت در یک محل بهتر از کوچ کردن و بیابانگردی است» (همان: ۲۲۸).

۲. کوچ‌روانی که به سبب داشتن گوسفند و گاو، برای یافتن چراگاه از یک مکان به مکان دیگر کوچ می‌کنند ولی مسافت کوچ آن‌ها چندان طولانی و وسیع نیست. ⁱⁱ

۳. کوچ‌روانی که «دشت‌های خشک و راه‌های دور و دراز می‌پیمایند [...] از این رو این گروه وحشی‌ترین مردم به‌شمار می‌روند و نسبت به شهرنشینان در شمار جانوران رمنده‌ای هستند که به چنگ آوردن آن‌ها دشوار است» (همان: ۲۲۸-۲۲۹). ابن‌خلدون کوچ‌روی را کهن‌تر از شهرنشینی و آن را اصل و گهواره اجتماع و تمدن، و اساس تشکیل شهرها و جمعیت آن‌ها دانسته است (همان: ۲۲۹). به عقیده او شهرنشینی به منزله هدفی است که کوچ‌روان به سوی آن در حرکتند. هرگاه بر اثر تلاش و کوشش به توانایی بالاتر از رفع نیازهای حیاتی و مادی خود برسند، این وضع آنان را به «آرامش‌طلبی و سکونت‌گزیدن» و سپس همکاری بیشتر در راه افزایش و تنوع خوراک، پوشاک و مسکن، برمی‌انگیزد و «به بهتر کردن و ظرافت آنها توجه می‌کنند و در صدد توسعه خانه‌ها و بنیان‌گذاری شهرهای کوچک و بزرگ بر می‌آیند، سپس رسوم و عادات توانگری و آرامش‌زندگی آنان فزونی می‌یابد و آنگاه شیوه‌های تجمل‌خواهی در همه چیز به حد ترقی و کمال می‌رسد» (ابن‌خلدون، ۱۳۷۵: ج ۱، ۲۲۶). به عبارت دیگر کوچ‌روان به سمت تجمل‌خواهی روی آورده و از این دهلیز به شهر وارد شده و شهرنشین می‌شوند و به الزامات آن تن می‌دهند. ابن‌خلدون برای اثبات درستی نظر خود

به بررسی سوابق ساکنین شهرها ارجاع می‌دهد که اکثراً کوچ‌روانی بوده‌اند که بر اثر رسیدن به ثروت و توانگری، شهرنشین شده‌اند (همان: ۲۳۰ و ۲/۶۷۵).

ابن خلدون کوچ‌روان را در تعامل با شهرنشینان مغلوب و وابسته می‌داند. البته منظور ابن‌خلدون مناسبات سیاسی-نظامی نیست. بلکه وی بیشتر تعاملات اقتصادی را مد نظر دارد. بدین-گونه که کوچ‌روان از حیث تأمین نیازهای خود به محصولات کشاورزی و وسایل صنعتی و همچنین نظام مبادله با مردمان شهرنشین محتاجند. ولی نیاز شهریان به فرآورده‌های تولیدی کوچ‌روان، نیازی ضروری نیست، بلکه بیشتر تجملی است که می‌توان از آن دست کشید (همان، ۲۹۲-۱/۲۹۳)، و این نیاز است که جامعه کوچ‌رو را به جوامع شهری متمایل می‌سازد. و البته این تمایل می‌تواند به مثابه عاملی جهت میل جامعه کوچ‌رو به اسکان و تأمین نیازها توسط خود آنان تبدیل شود (حسین سینائی، ۱۳۶۷: ۲۰). عاملی دیگر که مورد توجه ابن‌خلدون قرار گرفته این است که کوچ‌روان پس از دستیابی به قدرت و کشورداری و طی روندی طبیعی به راحت‌طلبی انس گرفته و «رفته‌رفته بر حسب خاصیت، کلیه عادات این انس به منزله امری طبیعی و جبلی در آنان رسوخ خواهد کرد، چنانکه نسل‌های تازه آنان در فراخی معیشت و نعمت و مهد‌نازپروردگی و تجمل‌خواهی پرورش خواهند یافت و خوی خشونت را از دست خواهند داد و عادات بادیه‌نشینی را که به سبب آنها ملک را به‌چنگ می‌آوردند، مانند سرسختی و دلاوری و بی‌باکی و خو گرفتن به شکار و سفر کردن در بیابانها و رهنمودن به دشت‌های دور، از یاد خواهند برد و میان ایشان و بازاری‌های شهری به‌جز مهارت‌ها و نشانه‌های دولتی تفاوتی نخواهد بود [...] آنگاه همچنان به سوی عادات گوناگون تجمل‌خواهی و نازپروردگی و شهرنشین می‌شتابند، و آرامش و سکون و ظرافت حاشیه‌نشینان در کلیه احوال ایشان رسوخ می‌کند و در اینگونه امور غوطه‌ور می‌گردند. در حالیکه از بادیه‌نشینی و خشونت دور می‌شوند و اندک اندک به کلی خصال آن را از دست می‌دهند» (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۳۲۲-۱/۳۲۳).

صورتی دیگر که ابن‌خلدون شهرنشین شدن کوچ‌روان را تحلیل کرده، در ارتباط با مولفه عصیبت است. به عقیده او کشورداری و پادشاهی مگر در سایه عصیبت و ویژگی‌های آن -چون سرسختی و دلاوری- به‌دست نمی‌آید. این عصیبت نیز در اغلب حالات تنها در حالت کوچ‌روی حاصل می‌شود. اکنون که کوچ‌روان با تکیه بر عصیبت به پادشاهی و مزایای مادی آن دست

یافتند، اگر شرایط به گونه‌ای تغییر کند که این عصبیت تضعیف شود، به دنبال آن شهرنشین شدن این کوچ‌روان اتفاق می‌افتد. اما شرایطی که موجب این دگرگونی می‌شوند کدامند؟ یکی اینکه کوچ‌روان برای دستیابی به آسایش بیشتر و بهره‌گیری از لذایذ زندگی شهری و دور شدن از دشواری‌های زندگی کوچ‌روی به شهر روی آورند. دوم این‌که آن‌ها در آغاز بدین دلیل به شهرها ورود می‌کنند که مکان‌های مستحکم-شهرها-که ممکن است مخالفان آن‌ها بر علیه‌شان از آن سود جویند را تحت کنترل خود درآورند. ولی با گذشت سالیانی چند، بهره‌گیری از آسایش و راحت‌طلبی، جای این انگیزه را می‌گیرد و به شهرنشینی آن‌ها منجر می‌شود (ابن-خلدون، ۱۳۷۵: ۳۲۷-۱/۳۲۸ و ۳۷۶-۲/۳۷۸). «در فرایند انتقال به شهرنشینی، وضعیت جدید اقتصادی به تدریج بر شیوه زندگی غالب می‌شود. به این معنا که منابع اقتصادی جدیدی در اختیار اعضای جامعه قرار دارد که امکان زندگی متفاوتی را به آن‌ها می‌دهد. در نتیجه این تحول، دو فرایند تاریخی- اجتماعی شکل می‌گیرد؛ یکی دور شدن مردم از عصبیت (هم در پیوندهای قومی- اجتماعی و هم در روانشناسی اجتماعی)، دیگری روند تمرکز قدرت اقتصادی در کانون قدرت سیاسی، یعنی یکسان شدن کانون قدرت اقتصادی و سیاسی» (عباس منوچهری، ۱۳۷۶: ۳۵۱).

یافته‌های پژوهش

اکنون که دیدگاه‌های ابن‌خلدون و مفاهیم مورد نظر او پیرامون انتقال از کوچ‌روی به یکجانشینی واکاوی شد، از این یافته‌ها در پاسخگویی به پرسش اصلی پژوهش که چگونگی دگرگونی شیوه زیست مغولان از کوچ‌روی به یکجانشینی در ایران است، استفاده می‌شود. بدین ترتیب که در بخش‌هایی مجزا به تطبیق دادن مؤلفه‌های ذکر شده همچون اقلیم، معاش و عصبیت بر جامعه مغول پرداخته و سعی می‌شود که تناسب این مفاهیم با جامعه مذکور مشخص گردد.

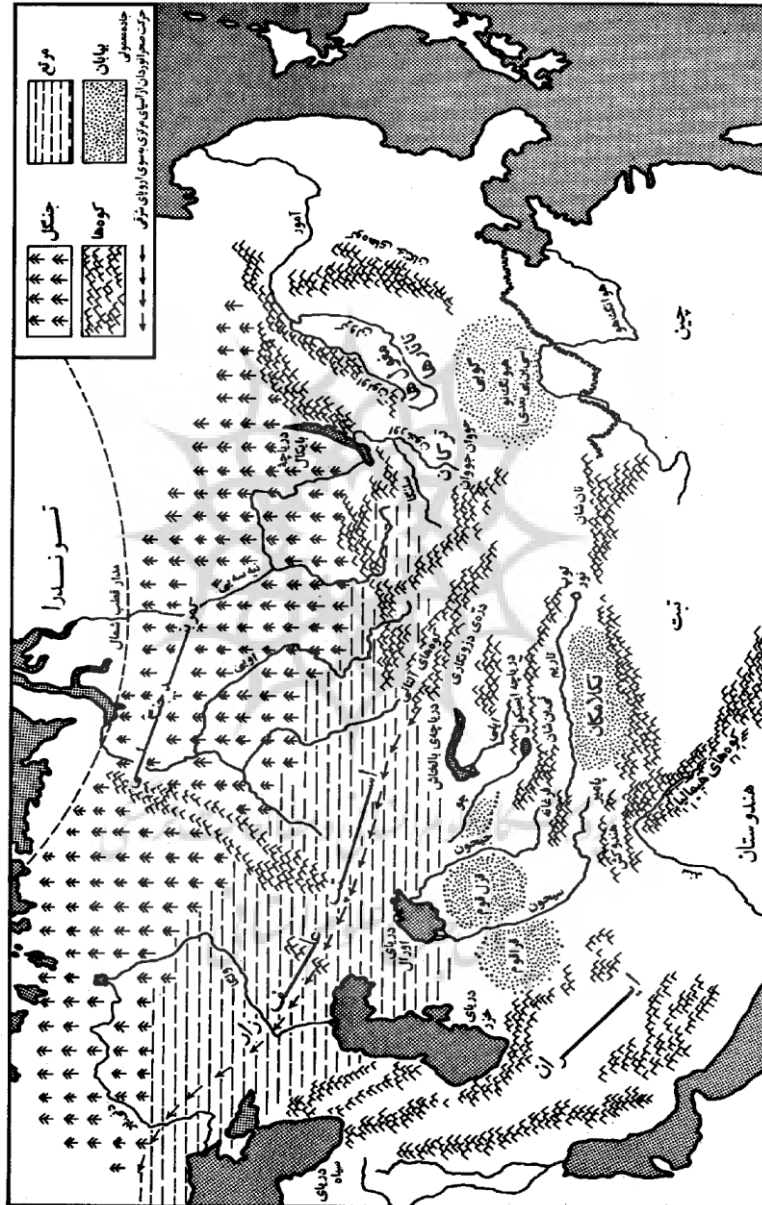
۱. اقلیم

از نظر اقلیم و بنا بر تقسیم‌بندی جغرافیایی مد نظر ابن‌خلدون، سرزمین مغولستان در اقلیم‌های دور از اعتدال قرار دارد. به‌طور کلی مغولستان از سه ناحیه جغرافیایی متفاوت تشکیل شده

است: نخست جنگل‌های شمالی؛ دوم استپ^۱ یا چراگاه بی‌درخت؛ سوم بیابان. از این سه بخش، نخستین آن جلگه بلندی است که از سوی اقیانوس منجمد شمالی شروع شده و رودخانه‌های بزرگی چون اوب^۲ و ینه‌سئی^۳ در آن جریان دارند. در این سرزمین که بیشه‌زاری انبوه است، دامنه‌های کوه را جنگل‌های کاج و سرو پوشانیده‌اند؛ بوته‌ها و سبزه‌ها در دشت می‌رویند؛ باران فراوان می‌بارد؛ ولی هوا بسیار سرد و سخت است. دومین بخش، یعنی استپ، جایگاه منحصر به فرد چادرنشینان چوپان است. این استپ راستین، چراگاهی بی‌درخت و دشتی سبزه‌زار میان کوه‌هاست که برای کشاورزی مناسب نیست، مگر این‌که با هزینه‌ای بسیار آبیاری شود، ولی برای پرورش گاو، گوسفند و بز بسیار مناسب است (ساندرز، ۱۳۸۳: ۲۱-۲۳). آب و هوای این جلگه بلند، قاره‌ای است و در یک سال دو فصلی، فقط سه ماه آن را به‌راستی می‌توان تابستان خواند. از اوایل خرداد تا اوایل شهریور، این استپ مانند فرش سبزی است که سراسرش را سبزه و گل پوشانده و باران‌های سنگین نیز رشد آن را سریعتر می‌سازد. پس از آن سرما شدت یافته و از اوایل مهرماه، طوفان و برف زمین را فرا می‌گیرد، راه‌های آبی همه یخ بسته و تا اردیبهشت ماه سال آینده، پی در پی برف می‌بارد و وزش باد آنچنان شدید است که می‌تواند یک سوار را از روی زین اسب خود بلند کند (ساندرز، ۱۳۸۳: ۵۱). سومین بخش بیابان گبی^۴ است که در جنوب مغولستان قرار دارد و چون سدی هراس‌انگیز این سرزمین را از دستبرد و هجوم دشمنان محافظت کرده است. این بیابان مرتفع که در بعضی بخش‌ها نمک‌زار است، در ارتفاع بیش از هزار متری از سطح دریا قرار دارد. در گبی تقریباً سبزه و گیاهی نمی‌روید و آب آن تقریباً شور و غیرقابل آشامیدن است و اگر هم چشمه آب شیرینی پیدا شود، یخ بسته است (بارکهاوزن، ۱۳۴۶: ۲۹-۳۲). دوری از دریاها و وجود ارتفاعات بسیار، باعث شده که مغولستان دارای هوای قاره‌ای بسیار متغیری باشد. یعنی در تابستان بسیار گرم و در زمستان بسیار سرد است؛ چنان‌که در اولان باتور پایتخت فعلی مغولستان دمای هوا در تابستان به ۳۸+ و در زمستان تا ۴۲- می‌رسد (گروسه، ۱۳۸۷: ۱۱-۱۰).

1. Steppe
2. Ob
3. Yenesi
4. Gobi

دور از اعتدال را دور از شهرنشینی و تمدن، و به صورت تلویحی کوچ‌رو خوانده بود. که این تعریف در مورد طبیعت خشن مغولستان و ساکنین آن قابل تطبیق و درست است.



۲. معاش

قبایل مغول تا پیش از کشورگشایی بر حسب نوع معیشت و اقتصاد به دو بخش تقسیم می‌شدند: دسته شکارچیان بیشه‌نشین^۱ و دسته شبانان استپ^۲ (تسف، ۱۳۸۶: ۵۷-۵۸ و گروسه، ۱۳۸۷: ۳۱۷-۳۱۸). کار اصلی قبایل بیشه‌نشین، شکار و ماهیگیری بوده است. این دسته هیچ‌گاه بیشه‌های خود را ترک نمی‌کردند و در کلبه‌های کوچکی از پوست درخت قان و یا ترکه‌های درخت بید زندگی می‌کردند (تسف، ۱۳۸۶: ۵۸ و پیو، ۱۳۸۳: ۵۱). بیشه‌نشینان حیوانات وحشی را که اغلب از نژاد گاو و بزکوهی بودند، رام کرده و از گوشت و شیرشان تغذیه می‌نمودند. آن‌ها در حین مسافرت در جنگل برای حمل و نقل اثاثیه و پوشاک از گاوهای خود استفاده می‌کردند و اسب را نیز می‌شناختند. مغول‌های بیشه‌نشین از پوست حیوانات لباس می‌ساختند، با سورت‌مه روی برف حرکت می‌کردند و شیره درختان را می‌نوشیدند. انواع شکار به‌خصوص سمور و سنجاب در دسترسشان بوده است و به این کار علاقه فراوان داشتند، به طوری که بعضی قبایل، بولغچین یعنی «شکارچی سمور» و بعضی دیگر کاراموچین یعنی «شکارچی سنجاب» نامگذاری شدند (تسف، ۱۳۸۶: ۵۹-۶۰ و گروسه، ۱۳۸۷: ۳۲۱-۳۲۰). اما شبانان استپ (کوچ‌روان)، اغلب به نام «دسته ساکن در ازابه‌های نمدی» خوانده می‌شدند. از مطالعه اسناد چنین مستفاد می‌شود که تعداد قبایل کوچ‌رو بیشتر و نقش تاریخی ایشان بی‌اندازه مهم‌تر بوده است. کار اصلی این مغولان، گله‌داری و شکار بوده و خلاصه ایشان در عین حال شبانان صحراگرد و شکارچی بوده‌اند؛ ولی گله‌داری اساس فعالیت‌های اقتصادی ایشان را تشکیل می‌داده است. مغول‌های کوچ‌رو دارای حیواناتی مانند بز، گوسفند و به‌ویژه اسب بودند و شتر نزد آنان کمیاب به‌شمار می‌آمده و مانند دیگر اقوام گله‌دار در پی یافتن چراگاه سرسبز و مناسب جابه‌جا می‌شدند. برای زمستان هیچ نوع آذوقه و حتی جو نکه نمی‌داشتند، ولی ایستگاه‌ها را به طریقی حساب می‌کردند که در فصل مورد نظر، چراگاه کافی در اختیار داشته باشند (تسف، ۱۳۸۶: ۶۱-۶۲). لباس، خوراک و مسکن آن‌ها، از پشم و پوست، گوشت و شیر و سایر فرآورده‌های جانوران مختلف بوده است (جوینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۵). چنین تصور می‌رود که مغولان

1. Hoyin irgan
2. Kar-un irgan

از وجود پول بی‌اطلاع بوده‌اند و تجارت با روش مبادله انجام می‌گرفته است. در مغولستان چارپایان وسیله مبادله و واحد پول شمرده می‌شدند (بارکهاوزن، ۱۳۴۶: ۳۵-۳۷). تجارت به قصد تأمین اقلام مورد نیاز مانند آرد و در ازای ارائه پوست سمور و سنجاب صورت می‌گرفت (تسف، ۱۳۸۶: ۶۱). چنان‌که در تاریخ سری مغولان صحبت از بازرگانی مسلمان به نام حسن شده که مالتجاره‌اش یک شتر سفید و هزار گوسفند اخته بوده که می‌خواست آنها را با «پوست قاقم و سنجاب» مبادله کند (پیو، ۱۳۸۳: ۱۱۲-۱۱۳). همچنین پوشاک و مفرشات نیز از ملزومات آنها به شمار می‌رفته که خود توان تولید آنها را نداشته‌اند. جوینی، مورخ مشهور دوره مغول، که خود چندین بار به مغولستان سفر کرد در مورد آنها می‌نویسد: «و چون مغولان را مستقر خود هیچ شهر نبودست و تجار و آیدگان را پیش ایشان آمد و شدی نبود ملبوس و مفروش نزدیک ایشان غلاتی تمام داشت» (جوینی، ۱۳۸۵: ۵۸-۱/۵۹). با توجه به این شواهد مشخص می‌شود که جامعه مغول در نوع معاش و دیگر ویژگی‌های مربوط به آن-اعم از خوراک، پوشاک، مسکن و تعاملات تجاری، با اقلیم خود تناسب داشت. زیرا در اقلیمی با شرایط محیطی سخت و طاقت فرسا، نوع معاش شبانی و کوچروی نوع معمول و طبیعی برای استمرار زندگی به شمار می‌آمد.

۲-۱. مفهوم مسکن در فرهنگ مغولی

مورد دیگر پیرامون بحث معاش، وضعیت مسکن و خانه مغولان تا پیش از کشورگشایی است. چنان‌که گفته شد ابن‌خلدون مسکن طوایف کوچ‌رو را با توجه به اقلیم و نوع معاش آنان شامل خانه‌هایی از موی و پشم حیوانات و یا از شاخه‌های درختان دانسته بود. این مورد در ارتباط با مغولان دقیقاً قابل تطبیق است. زیرا مغولان با توجه به شیوه زیست بیهوش‌نشینی یا کوچ‌روی، دو نوع مسکن داشتند: مغولان بیهوش‌نشین که با توجه به زیست‌بوم و امکانات و فرآورده‌های محیط جنگلی پیرامونی، در کلبه‌های کوچکی از پوست درخت قان و یا درخت بید زندگی می‌کردند. کوچ‌روان نیز از «میخان» که چادری از جنس پشم که چندان ارتفاعی نداشته، ولی پهن بود استفاده می‌کردند (گروسه، ۱۳۸۷: ۳۲۰-۳۲۱). همچنین آنها از ارابه‌های نمدی به نام «گِر/

یورت^۱ که از یک نوع نمد نازک پوشیده بوده و به راحتی برچیده می‌شد، بهره می‌بردند (تسلف، ۱۳۸۶: ۷۰). استفاده از گاو برای کشیدن این ارابه‌ها امری رایج بود (پیو، ۱۳۸۳: ۴۴-۴۵ و کارپن، ۱۳۶۳: ۳۵). به علت حمل و نقل آسان و دائمی، مغول کوچ‌رو، بندرت اتفاق می‌افتاد که نسبت به مکان خاصی وفادار باشد. از این‌رو وفاداری او بیشتر متوجه خانواده و رهبرش می‌شد (ساندرز، ۱۳۸۳: ۲۴). چادر و پشت‌زین، میهن بیابانگردان به‌شمار می‌رفت؛ چنانکه مغولان مثلی دارند که می‌گوید: «آدمی در زیر چادر به دنیا می‌آید اما در پشت‌زین از دنیا می‌رود» (بارکهاوزن، ۱۳۴۶: ۳۵). برای مغولان تصور زندگی در مسکن‌های ساخته شده با خشت و سنگ و غیرقابل‌نقل و انتقال که آنان را وابسته به ماندگاری در یک مکان کند، مفهومی ناپذیرفتنی و منفور بود. پس از کشورگشایی نیز تا سالیانی دراز، شهرنشین شدن مغولان خلاف قواعد چنگیزخانی (یاسا) شمرده می‌شد (جوینی، ۱۳۸۵: ۲/۲۴۰؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۱۵۱ و سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱/۲۲۱). اینکه کوچ‌روان وابستگی و تعلق خاطری به مکان و شهر خاصی نداشتند، موجب می‌شد در مرزهای خاصی متوقف‌نمانند و وفاداری و تعلق خاطر خود را متوجه خان و دیگر رهبرانشان کنند. در واقع این عدم تعلق مکانی، به نوعی موجب تقویت عصبیت و همبستگی اجتماعی و وفاداری به آن می‌شد.

۳. عصبیت

کوچ‌روان مغول ویژگی‌هایی که ابن‌خلدون لازمه عصبیت شمرده را به‌طور کامل داشته‌اند. از طرفی آنها اجتماع کوچ‌روی بودند که با توجه به تقسیمات قبیله‌ای و علقه‌های خویشاوندی که تابعی از عنصر نژاد و خون محسوب می‌شد، با همدیگر پیوسته می‌شدند و هویت و احساس تعلق می‌یافتند. عنصر تشکیل‌دهنده جامعه مغول، عشیره بود که خود آن را «ابوغ/ ابوخ»^۲ یعنی «اجتماع منتسب به اجداد هم‌خون» می‌گفته‌اند. خانواده مغول «آگناتیک»^۳ (هم‌صلب) بوده‌اند. یعنی اعضای هر قبیله از یک شخص به‌وجود آمده‌اند که «آبوگا»^۴ خوانده می‌شد. و قبایل بوسیله انشعابات مختلف بسط و توسعه می‌یافته است. در نظر هر یک از افراد قدیمی ایل مغول، «اروغ/

1. Ger/Yurt
2. Oboq/Obokh
3. Agnatic
4. Abuga

اروخ»^۱ به معنی «اولاد و نسل این ایل» و در نتیجه «نزدیک» و «خویشاوند» بوده است. در حالی- که تمام اشخاص بیگانه، «جته»^۲ (بیگانه) به شمار می‌آمدند. پس هر فرد، یا اروغ بوده و یا جته (تسف، ۱۳۸۶: ۷۷-۷۸). چنگیزخان در خانواده‌ای بالید که جزوی از عشیره مهم «قیات»^۳ به‌شمار می‌آمد. بعدها با توجه به اهمیتی که این عشیره در بین مغول‌ها پیدا کرد، مبنای یک تقسیم‌بندی کلی شد: آنهایی که از عشیره قیات بودند و آنهایی که از آن عشیره نبودند. دسته نخست را «نیرون»^۴ می‌نامیدند، به معنی فرزندان روشنایی و «پاکان»؛ و گروه ثانوی را «دورلوکین»^۵ می‌گفتند، یعنی کسانی که نسب ممتازی نداشتند (گروسه، ۱۳۸۷: ۳۱۷). بدین ترتیب در ذهنیت مغولان نوعی مرزبندی بین خودی و غیرخودی براساس عامل نژاد وجود داشت. بعدها این تفکر به خودبرتری نسبت به دیگر اقوام، به‌ویژه پس از پیروزی‌های آنها، منتهی شد؛ «مغولان مغرورترین و متکبرترین مردم جهان هستند. آن‌ها دیگر مردم جهان را چه از توده مردم و چه از اشراف و نجبا به تحقیر نگاه می‌کنند» (کارپن، ۱۳۶۳: ۴۶).

از طرف دیگر جغرافیای خشن و ناامنی اجتماعی و غذایی، مغولان را در تحمل ناملایمات و سختی‌ها، انسان‌هایی سرسخت و مقاوم بار می‌آورد و چنان‌که پیش از این بررسی شد، سرسختی و تحمل شدائد از ویژگی‌های مهم عصیبت از دیدگاه ابن‌خلدون به شمار می‌آید. فقر و نبود خوراک کافی در مغولستان پیش از کشورگشایی، گاهی اوقات آن‌چنان سخت بوده که خانواده را مجبور به معاوضه فرزند در برابر مقداری خوراک می‌نمود. چنان‌که فردی فقیر، پسر خود را در ازای مقداری گوشت به دیگری واگذار می‌کرد (پیو، ۱۳۸۳: ۲۲-۲۱ و ۴۹؛ همدانی، ۱۳۷۳: ۱/۶۸). چنگیزخان نیز با بهره‌گیری از ویژگی‌های فردی و جایگاه نژادی خود و قبيله‌اش در بین مغولان توانست بر آن‌ها مسلط شود و تمام مغولان را تحت فرمان خود درآورده و به عنوان خان مغولان انتخاب شود (پیو، ۱۳۸۳: ۶۷-۶۶)؛ و بر «عصیبت‌های دیگر» سلطه پیدا کند. بنابراین جامعه مغول به محوریت قدرت چنگیز و خاندانش، همبسته شدند و برای کسب قدرت و ثروت بیشتر، در پی سلطه بر سرزمین‌های همجوار برآمدند.

1. Uruq/Uruk
2. Jatteh
3. Kiyat
4. Niron
5. Durlukin

۴. دگرگونی شیوه زیست کوچ‌روان مغول به شهرنشینی

همانطور که بیان شد ابن‌خلدون سه راه برای انتقال از کوچ‌روی به شهرنشینی بیان کرده بود: تأمین شدن نیازهای حیاتی و حرکت به سمت تجمل‌گرایی؛ به‌دست آوردن قدرت و پادشاهی؛ تضعیف شدن عصبیت.

در مغولستان به علت نوع معیشت، زندگی بسیار ساده و بدون تجمل و تنها در حد تأمین نیازهای حیاتی بود. این سادگی هم در مساکن مغولان بود و هم در پوشش و خوراک و تزیینات. در سادگی مساکن و پوشش مغولان پیش از این صحبت شد. اما خوراک مغولان از شیر و فراورده‌های آن تأمین می‌شد. جمع‌آوری دانه و ریشه‌های خودرو و شکار، دیگر نیازهای غذایی مغولان را تأمین می‌کرد. حتی کوچ‌روان مغول در مواقع ضروری از خون مرکب خود سده جوع می‌کردند (کارپن، ۱۳۶۳: ۴۷). ولی در پی دستیابی به حاکمیت، منابع اقتصادی جدید و مهمی در اختیار آن‌ها قرار گرفت و مازاد تولید یکجانشینان ایرانی به سمت آن‌ها روانه گشت و موجب میل به مصرف زیاد در بین آنان شد. در منابع، به روشنی به این افزایش مصرف اشاره شده‌است؛ چنانکه مبلغ تخصیص داده شده برای تدارک مواد غذایی مورد نیاز دربار ایلخانان از چهارصد هزار دینار زمان اباقا (۶۸۰-۶۶۳ق) و سلطان احمد تگودار (۶۸۳-۶۸۰ق) به یک میلیون و ششصد و پنجاه هزار دینار در عهد گیخاتو (۶۹۴-۶۹۰ق) رسید (وصاف‌الحضره، ۱۲۶۹ق، ج ۳: ۲۷۱). در مورد تجملات مغولان دوره چنگیزخان چنین نقل شده که آن‌ها به اقتضای معیشت شبانی خود چندان با تجمل آشنا نبودند. به‌طوری‌که «گهواره‌ای نقره آگین و لحاف زر دوخته» تجمل و ثروتی عمده برای آنان به شمار می‌آمد (همدانی، ۱۳۷۳: ۱/۸۲)؛ یا اینکه از زمره تجملات و نشانه‌های ویژه خان مغول‌ها یکی آن بود که رکاب وی از آهن بود (جوینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۵). اما مغولان پس از ورود به ایران و آشنایی با شهرنشینان، پذیرای تجمل شدند و در آغاز، تجمل به چادرهای آنان راه یافت. چادرهایی باشکوه برای آنان برپا می‌شد که پوشش آن‌ها با منسوجات زربفت بود و درون آن‌ها با فرش‌ها و آلات گرانبها تزیین می‌شد (همان: ۱۷۴ و ۲/۲۳۷)؛ و صاف‌الحضره، ۱۳۸۸: ۳۳۶-۳۳۸). کوچ‌روان مغول همچنین دین و حتی پوشش یکجانشینان ایرانی را پذیرفته (همدانی، ۱۹۴۰م: ۱۱۷)؛ و صاف‌الحضره، ۱۲۶۹ق: ۳/۳۴۴) و در گام بعدی تطوّر خود به سمت بازسازی شهرهای آسیب‌دیده همچون هرات، اهواز

و بغداد (همدانی، ۱۳۵۸: ۱۶۳، ۱۲۶، ۱۲۰ و ۲۲۵-۲۲۲؛ رشیدو، ۱۳۶۸: ۲۴۴-۲۴۶) و یا ساخت بناهای عظیم و شهرهای باشکوه جدید و اقامت در آن‌ها پیش رفتند. چنان‌که غازان‌خان شروع به ساخت شهرک باشکوه «شنب‌غازان»^۱ در نزدیکی تبریز کرد. ساخت این مجموعه عظیم که شامل بناهایی چون مسجد، خانقاه، بیمارستان، کتابخانه و رصدخانه بود، پنج سال (۶۹۷ تا ۷۰۲ق) به طول انجامید (وصاف‌الحضره، ۱۲۶۹ق: ۳۸۲-۳۸۳). همچنین غازان در سال ۶۹۸ق دستور ساخت شهر «اوجان»^۲ را داد. این شهر با ساخت اماکن عمومی چون بازار توسط حکومت و ساخت خانه توسط نزدیکان ایلخان و مقامات دولتی به سرعت رونق گرفت و به عنوان پایتخت بهاری ایلخانان مطرح شد (همان: ۳۸۵-۳۸۴). به‌علاوه بستان و قصر عادلیه در نزدیکی تبریز با تشریفات و تزیینات بسیار ساخته شد. این کاخ قندیل‌های طلایی و نقره‌ای داشت. از جمله قندیلی از طلا در آن بود که هزار مثقال وزن داشت و برای تزیین سقف آن بنا، تنها سیصد من لاجورد به‌کار رفته بود (وصاف‌الحضره، ۱۲۶۹ق: ۳۸۲-۳۸۵)؛ که از این توصیفات، می‌توان به میزان ظریف‌کاری‌هایی که در تزیین، تذهیب و نقاشی آن بناها به کار رفته، پی برد. روند شهرنشینی مغولان در دوره ایلخانان بعدی نیز ادامه یافت. چنان‌که در سال ۷۰۴ق سلطان محمد خدابنده (الجبایتو)^۳ (۷۰۳-۷۱۶ق) در سرزمینی نزدیک به ابهر و زنجان که چمنزارهای آن، مرتع احشام مغولان به‌شمار می‌آمد و غالباً ایلخانان و سرداران مغول در عبور از عراق به آذربایجان، یا بالعکس، در آن سرزمین رحل اقامت می‌افکندند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۳۰۹-۳۱۰)، آغاز به بنای شهری کرد و بنایان و مهندسان را به کار مشغول کرده و اصناف مختلف صنعتگران با خانواده‌هایشان را در این شهر نوین‌یاد اسکان داد و آن را «سلطانیه» نامید (وصاف‌الحضره، ۱۳۸۸: ۱۸۸-۱۸۹)، و «از آن پس پایتخت از تبریز به سلطانیه منتقل شد که نه تنها در دوران حکومت ایلخانی، بلکه تا عهد صفوی از عمده‌ترین مراکز سیاسی، تجاری و صنعتی زمان محسوب می‌شد و رونق و شکوفایی بسیار داشت» (بیانی، ۱۳۸۷: ۲۳۱-۲۳۲). همچنین ساخت شهرهای «سلطان‌آباد جیمجمال» در کرمانشاه و «الجبایتوآباد» در مغان به سلطان محمد خدابنده و بنای ناتمام شهری به نام «یازک» به ابوسعید (۷۳۶-۷۱۶ق) آخرین ایلخان

1. Shanb-e-Ghazan
2. Ujan
3. Oljaitu/Uljaytu

مغول نسبت داده شده است (نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۱۴-۱۱۵ و ۱۲۶). اقدامات یاد شده در تشویق کوچ‌روان مغول و ترک به یکجانشینی و دگرگونی شیوه زیست آنها موثر بود. چنانکه در ۳۵ موضع از توابع شهر کاغذکنانⁱⁱⁱ که در نتیجه حمله مغول خراب شده بود، مغولان ساکن شده و کشاورزی می‌کردند و این منطقه به نام آنان به «مغولیه» معروف شده بود. اکثر ساکنان نواحی جرود و انجروود واقع در جنوب سلطانیه با بیش از صد پاره دیه را مغولان تشکیل می‌دادند. ساکنان شهر کوچک «نیلان»^v نیز ترکانی بودند که کشاورزی می‌کردند (مستوفی‌قزوینی، ۱۳۶۲: ۶۴، ۶۶ و ۸۷). به همراه این روند، اختلاط کوچ‌روان با یکجانشینان ایرانی نیز اتفاق می‌افتاد. نمونه‌های متعددی از ازدواج بین سرشناسان کوچ‌رو و یکجانشین در منابع ذکر شده است.^v اختلاط کوچ‌روان مغول با روستاییان پیرامون شیراز نیز روایت شده است (وصاف‌الحضره، ۱۲۶۹ق، ۲/۲۰۲). العمری نیز ازدواج و اختلاط مغولان با ایرانیان را ذکر کرده است (العمری، ۱۴۲۴ق: ۳/۲۱۶). ساکنان نواحی طسوج در نزدیکی تبریز، کلیبر و طالش ترکیبی از ترک و تاجیک و ساکنان شهر خوی را «ختای نژادان» تشکیل می‌دادند، به طوری که این شهر به «ترکستان ایران» مشهور بود (مستوفی‌قزوینی، ۱۳۶۲: ۸۰-۸۵). دسته‌ای از سواران مغول نیز که به ولایت شبانکاره اعزام شده بودند بعدها در دارابجرد مقیم شدند (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۲/۱۷۲). بدین ترتیب روندی در یکجانشین شدن کوچ‌روان ترک و مغول مشاهده می‌شود که در ناحیه آذربایجان، که از سویی نقطه ثقل حکومت ایلخانی بود و از سوی دیگر به علت دارا بودن شرایط جغرافیایی و طبیعی خاص، پذیرای دسته‌های عظیمی از کوچ‌روان ترک و مغول شده بود، بیشتر به چشم می‌خورد.

همان‌طور که شرح داده شد عصبیت عامل مهمی در تشکیل دولت مغولان و بالتبع ایلخانان در ایران بود که پس از مرحله کشورگشایی، سهم این عامل به تدریج کاهش یافت. از طرفی مغولان ایلخانی ایران با شاخه‌های دیگر مغولی (مغولان جغتایی و اردوی زرین) در شرق و شمال غرب ایران، وارد نبرد شدند و از طرف دیگر ایلخانان در مسیر دستیابی به قدرت مطلقه، در پی کاهش سهم شرکای خود در عصبیت یعنی نخبگان کوچ‌رو مغول برآمدند و برای از عرصه خارج کردن آنها، حتی گاهی به حذف فیزیکی آنها از قدرت دست یازیدند. چنان‌که غازان‌خان در آغاز حکومتش پنج شاهزاده، ۳۸ امیر و گروهی از سپاهیان مغول را اعدام کرد

(وصاف‌الحضره، ۱۲۶۹ق: ۳۲۸-۳۲۹/۳) و نخبگان یکجانشین را به عرصه قدرت وارد ساخت. همچنین اقامت کوچ‌روان مغول در شهرها و زندگی در میان یکجانشینان و پذیرش عادات و رسوم شهرنشینی نیز به روند تضعیف عصبیت سرعتی دو چندان بخشید.

نتیجه‌گیری

نظریه ابن‌خلدون پیرامون دگرگونی شیوه زیست جوامع کوچ‌رو، و تبدیل آنها به جوامع یکجانشین، در باب ورود کوچ‌روان مغول به ایران و یکجانشین شدن آنها قابل استفاده و اعتناست. طی انجام این پژوهش مشخص شد ابن‌خلدون در بررسی شیوه زیست جوامع کوچ‌رو و دگرگونی آن بر سه مولفه جغرافیایی (طبیعت و اقلیم)، اقتصادی (معاش) و اجتماعی (عصبیت) تأکید دارد. در این واکاوی هر یک این مؤلفه‌ها در بررسی فرایند دگرگونی شیوه زیست جامعه مغول در ایران، استفاده و تناسب این مفاهیم با جامعه مذکور مشخص گردید. نتایج به‌دست آمده نشان می‌دهد مغولان کوچ‌رو در اقلیمی خشن، شیوه زیستی ساده، کوچ‌روانه و به دور از تجملات شهری داشتند؛ در پرتو نیروی عصبیت که همبستگی اجتماعی قوی را در بین آنها پدیدار ساخته بود، توانستند بر یکجانشینان ایرانی فائق آیند و با تصرف ایران و تعامل با یکجانشینان ایرانی، به تدریج با شیوه زیست آنان آشنا شوند و در پی بهره‌گیری از ثمرات فرمانروایی خود، از تجملات و دستاوردهای یکجانشینان استفاده کرده و آن را به چادر، خوراک و پوشش خود افزودند. سپس در راستای استمرار سلطه خود بر جمعیت یکجانشین ایرانی و همچنین جذابیت‌های مادی و غیرمادی فرهنگ آنها، نتوانستند مقاومت کنند؛ بنابراین مسلمان شدند. نام‌های اسلامی-ایرانی برگزیدند و بسیاری از رسوم مغولی را کنار گذاشتند؛ و سرانجام با آشنایی بیشتر با مظاهر و مزایای زندگی شهری و افزایش سهم یکجانشینان در ساختار حکومت که با کاهش سهم عناصر کوچ‌رو مغول همراه بود، کوچ‌روان مغول ترغیب به شهرنشینی شدند و شروع به بازسازی و توسعه شهرهای آسیب دیده و یا ساخت شهرهای جدید نمودند و به اقامت در آنها پرداختند. ساختن این شهرها و همچنین بناهای باشکوه و مزین به تزیینات بسیار، نشان‌دهنده تغییر شیوه زیست مغولان کوچ‌رو، و ترجیح شهر و قصر به

چادر و ارابه است. بدین ترتیب بر اساس نظریه ابن‌خلدون، چرایی و چگونگی فرایند احیای شهرنشینی و دگردیسی اردوهای مغولی به شهرهای ایرانی-اسلامی قابل توضیح است.

منابع

- ابن‌خلدون، عبدالرحمن‌بن‌محمد (۱۳۷۵). *مقدمه ابن‌خلدون*. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابوریحان بیرونی، محمدبن‌احمد (۱۳۵۱). *التفهیم لاوائل صناعه التنجیم*. به‌کوشش جلال‌الدین همایی. تهران: انجمن آثار ملی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۴). *تاریخ مغول*. تهران: امیرکبیر.
- بارکهاوزن، یواخیم (۱۳۴۶). *امپراتوری زرد چنگیزخان و فرزندانش*. ترجمه اردشیر نیکپور. تهران: زوآر.
- بیانی، شیرین (۱۳۸۷). *مغولان و حکومت ایلخانی در ایران*. تهران: سمت.
- پیو، پل (۱۳۸۳). *تاریخ سری مغولان*. ترجمه شیرین بیانی. تهران: دانشگاه تهران.
- تسف، باریس یا کووولیویچ ولادیمیر (۱۳۸۶). *نظام اجتماعی مغول (فئودالیسم خانه به دوشی)*. ترجمه شیرین بیانی. تهران: علمی و فرهنگی.
- جوینی، علاء‌الدین عظاملک‌بن‌بهاء‌الدین محمدبن‌محمد (۱۳۸۵). *تاریخ جهانگشای جوینی*. به‌تصحیح محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.
- حافظ ابرو، عبدالله ابن‌لطف‌الله (۱۳۸۰). *زبده التواریخ*. تصحیح سیدکمال حاج سید جوادی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- رشیدوو، پی‌نن (۱۳۶۸). *سقوط بغداد و حکمروایی مغولان در عراق*. ترجمه اسدالله آزاد. مشهد: آستان قدس رضوی.
- ساندرز، ج.ج (۱۳۸۳). *تاریخ فتوحات مغول*. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران: امیرکبیر.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳). *مطلع سعیدین و مجمع بحرین*. ترجمه عبدالحسین نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پاکتچی، احمد (۱۳۸۳). *اندیشه هفت اقلیم و ارزیابی یادکردهای آن در احادیث*. فصلنامه مطالعات اسلامی، ۶۵، ۶۶، ۱۷-۴۲.
- سینانی، حسین (۱۳۶۷). *اندیشه‌های ابن‌خلدون در باب کوچ‌نشینی*. مجله دانشگاه انقلاب، ۶۰، ۱۸-۲۰.

- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد (۱۳۸۱). *مجمع الانساب*. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- العمری، شهاب‌الدین احمد بن فضل‌الله (۱۴۲۴ق). *مسالك الابصار فی ممالک الامصار*. تحقیق احمد عبدالقادر شاذلی. ابوظبی: المجمع الثقافي.
- القاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد (۱۳۸۴). *تاریخ اولجایتو*. تصحیح مهین همبلی. تهران: علمی و فرهنگی.
- کارپن، پلان (۱۳۶۳). *سفرنامه پلان کارپن*. ترجمه ولی‌الله شادان. تهران: فرهنگسرای یساولی.
- گروسه، رنه (۱۳۸۷). *امپراطوری صحرانوردان*. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: علمی و فرهنگی.
- کتبی، محمود (۱۳۶۴). *تاریخ آل مظفر*. به اهتمام و تحشیه عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.
- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر (۱۳۶۲). *نزه القلوب*. به تصحیح و اهتمام گای لسترنج. تهران: دنیای کتاب.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۵). *التنبیه و الاشراف*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.
- مشیری، سیدرحیم (۱۳۷۲). *جغرافیای کوچ‌نشینانی*. تهران: سمت.
- منوچهری، عباس (۱۳۷۶). *ابن خلدون و جامعه‌شناسی تاریخی معاصر*. *فصلنامه نامه پژوهش*، ۴، ۳۴۱-۳۵۷.
- نصار، ناصف (۱۳۶۶). *اندیشه واقع‌گرایی ابن خلدون*. ترجمه یوسف رحیم‌لو. تهران: دانشگاهی.
- نظنزی، معین‌الدین (۱۳۸۳). *منتخب التواریخ*. به اهتمام پروین استخری. تهران: اساطیر.
- وصاف‌الحضره، فضل‌الله بن عبدالله شیرازی (۱۲۶۹ه). *تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار (تاریخ وصاف‌الحضره)*. به اهتمام محمد مهدی اصفهانی. چاپ سنگی بمبئی.
- _____ (۱۳۸۸). *تاریخ وصاف‌الحضره*. به تصحیح علی‌رضا حاجیان‌نژاد. تهران: دانشگاه تهران.
- همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله (۱۹۴۰م). *تاریخ مبارک غلزان*. به تصحیح کارل یان. هرتفرد: استفن اوستین.
- _____ (۱۳۷۳). *جامع التواریخ*. به تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی. تهران: البرز.
- _____ (۱۳۵۸). *سوانح الافکار رشیدی*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.

یادداشت‌ها:

ⁱ اقلیم در مفهوم آغازین خود به معنای «شیب زمین» است. از مصدر یونانی «کلیئو» به معنی «خم کردن، کج کردن» مشتق گردیده است. در کاربرد ثانوی، این واژه مفهوم ناحیه‌ای یا منطقه‌ای از زمین را یافته است. درباره‌ی اندیشه هفت اقلیم کهن‌ترین اطلاعی که به طور روشن از متفکران یونانی نویس داریم مربوط به مارینوس صوری جغرافیدان اواخر سده‌ی یکم و اوایل سده‌ی دوم میلادی است (احمد پاکتچی، ۱۳۸۳: ۱۸). مطابق اندیشه‌های جغرافیایی ایرانی و یونانی که بعدها در نزد جغرافیانویسان مسلمان نیز مورد پذیرش قرار گرفت، زمین به هفت کشور یا اقلیم تقسیم شده بود. چنان‌که مسعودی از هرمس و پیروان او نقل می‌کند که جهان به هفت قسمت یا اقلیم تقسیم می‌شود: «اقلیم اول هند است، دوم حجاز و حبشه، سوم مصر و افریقه، چهارم بابل و عراق، پنجم روم، ششم یاجوج و مأجوج، هفتم یوماریس و چین» (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۱) و همچنین (بیرونی، ۱۳۶۵: ۱۹۶).

ⁱⁱ احتمالاً منظور ابن‌خلدون نوعی از کوچ است که امروزه با نام «کوچ افقی» شناخته می‌شود. برای آشنایی بیشتر با این نوع کوچ بنگرید به: (مشیری، ۱۳۷۲: ۱۴-۱۵).

ⁱⁱⁱ از شهرهای ولایت سلطانیه.

^{iv} از توابع مراغه.

^v از این موارد می‌توان به ازدواج دمشق خواجه فرزند امیر چوپان با دختر ملک مظفرالدین ملک سجستان اشاره کرد. خواجه رشیدالدین، دختر حاصل از این پیوند را برای همسری پسرش شهاب برگزید. احمد، فرزند دیگر خواجه، با «قوتی خانکه» نواده اباقا بن هلاکو ازدواج کرد (همدانی، ۱۳۵۸: ۱۲۰-۱۱۹). همچنین خواجه سعدالدین وزیر برای پسرش «حاجی»، دختر امیر ترمناس را تزویج نمود (القاشانی، ۱۳۸۴: ۴۲). امیر مظفر که از طرف غازان به ریاست هزاره‌ای ایغور گماشته شده بود با امیرزاده‌ای از این قوم وصلت نمود و امیرمبارزالدین محمد از او زاده شد (محمود کتبی، ۱۳۶۴: ۳۲).